

روابط بین‌الملل به عنوان موضوعی میان رشته‌ای «جامعه‌شناسی و روابط بین‌الملل»

احمد نقیب‌زاده*

دیباچه

تأمل در باب روابط بین‌الملل در قرون معاصر از فلسفه آغاز شد و از تاریخ و حقوق گذار کرد تا در سالهای پس از جنگ جهانی دوم به استقلال برسد و آنگاه که به استقلال رسید به کمترین درجه از صلابت و گیرایی سقوط کرد تا دوباره دست نیاز به سوی سایر رشته‌ها دراز کند و قوت بگیرد. همین گزاره درخصوص علم سیاست هم صدق می‌کند.

* دکتر احمد نقیب‌زاده، استاد دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران و عضو هیات مدیره انجمن ایرانی روابط بین‌الملل است. (anaghib@ut.ac.ir)

پذیرش: ۱۳۸۷/۲/۲۰

تاریخ ارائه: ۱۳۸۷/۲/۱

فصلنامه مطالعات بین‌المللی (ISJ)، سال پنجم، شماره ۳، زمستان ۱۳۸۷، صص ۱۲۶-۱۱۱.

هابز فیلسوف از نخستین کسانی بود که برپایه چند اصل اثبات نشده مانند ذات شریر انسان، وضعیت طبیعی، جنگ طلبی خاص انسان که به منظور سلطه صورت می‌گیرد و وجه تمایز او با حیوان است و اصل خردورزی انسان به تفکیک جامعه داخلی به عنوان جامعه‌ای نظم پذیرفته برپایه یک قرارداد و جامعه بین‌المللی به عنوان جامعه‌ای مرکب از اعضای مستقل و برابر و در نتیجه فرو رفته در بی‌نظمی پرداخت. قانون طبیعت برنظم استوار است اما حق طبیعی که به شما اجازه می‌دهد برای بقا و بهروزی خود دست به هر اقدامی بزنید بر بی‌نظمی قرار دارد. از آنجا که جامعه بین‌المللی به یک قرارداد اجتماعی نرسیده است، تابع قوانین جنگل است و اعضای آن یعنی لویتانهای حاکم و مساوی ممکن است در هر لحظه دست به اقدامی زده و به عضو دیگری حمله ور شود. این احکام و گزاره‌ها جریانی از اندیشه و اندیشه‌ورزان را به وجود آورد که تا روزگار کنونی استمرار یافته است. هر چند پاره‌ای از این احکام زیر سؤال رفت و اعتبار خود را از دست داد اما نوع نگاه به دلیل صلابت تبیین، اعتبار خود را حفظ کرد. مورگنتا، ریمون آرون و بسیاری از واقع‌گرایان به این خط فکری تعلق دارند. تفکیک بین جامعه داخلی و بین‌المللی هنوز هم مدعیان جدی دارد.

پس از فلسفه، نگاه تاریخی و بهره‌گیری از علم تاریخ بیشترین سهم را در تأملات روابط بین‌الملل به دست آورد و تاریخ روابط بین‌الملل مهمترین و معتبرترین موضوع در رشته روابط بین‌الملل شد. اما این بدان معنی نبود که سهم فلسفه کاهش یابد، به ویژه وقتی فلاسفه پرآوازه‌ای همچون کانت و هگل به بحث درباره جنگ و صلح می‌پرداختند. سپس انبوهی از قراردادها و موافقتنامه‌ها که در قرن نوزدهم بین دولتهای حاکم برقرار گردید دم تازه‌ای به رشته روابط بین‌الملل دمید و حقوق اثباتی که خود موجد رشته حقوق بین‌الملل بود بر غنای تأملات روابط بین‌الملل افزود. کشور فرانسه در تقسیم دانشکده‌های دانشگاههای خود، حقوق، سیاست و روابط بین‌الملل را در یک سبد قرار داد و این همان سنتی بود که به ایران هم سرایت کرد.

اما عمده تحولات به سالهای پس از جنگ جهانی دوم مربوط می‌شود که همه

دانشگاههای بزرگ دنیا به سرعت رشته روابط بین‌الملل را در قالب دپارتمانهای مستقل به وجود آوردند و این امر تأثیر بسزایی در توسعه مطالعات بین‌المللی داشت. در این زمان چند جریان متقارن شکل گرفت که مهمترین آنها تقابل سنت‌گرایی و نوگرایی بود. سنت‌گرایان که بیشتر از مشرب فلسفی سیراب می‌شدند به خلق نظریه‌های کلان پرداختند که خود شامل واقع‌گرایان و هنجارگرایان می‌شد. اما نوگرایان که بیشتر عمل‌گرا بودند به خلق الگوها و قالبها دست زدند. در درون هر یک از این دو جریان بزرگ هم برداشتهای متعددی رو در رو یا در کنار هم به چشم می‌خورد. یکی از افراطی‌ترین الگوها مربوط به کاربری فرمولهای ریاضی در روابط بین‌الملل بود که "نظریه بازیها" یکی از آنهاست. در درون جریان سنتی هم تحلیل روابط بین‌الملل از منظر جامعه‌شناسی یکی از پربرترین رویکردها بود که منظور این نوشتار است.

۱. پایه‌گذاری جامعه‌شناسی سیاست‌خارجی و روابط بین‌الملل

الف: آرون

تجربه تلخ رژیمهای فاشیستی دهه ۱۹۳۰ و جنگ ویرانگری که از آن پدید آمد از یک سو و سلطه آشکارای ایدئولوژی بر سیاست‌خارجی شوروی از سوی دیگر نظر بسیاری از صاحب‌نظران را به تأثیر قاطع رژیم سیاسی در تعیین رویکردهای سیاست‌خارجی یک کشور جلب کرد. در همان زمان که مورگنتا^(۱) نظر خود را بر نقد نظام بین‌المللی امنیت دسته‌جمعی و رویکرد هنجاری آن معطوف کرده بود تا نتیجه بگیرد که این رویکرد عامل اصلی بروز جنگ جهانی دوم بوده و پادزهر آن را باید در راه‌حلهای واقع‌گرایانه جستجو کرد و در این راستا فرمول مشهور خود یعنی «منافع ملی» و تبلور آن در حفظ و افزایش قدرت را عرضه می‌کرد و با تعبیری مارکسیست‌گونه فرهنگ، ایدئولوژی، دکترین و هر چیزی از این دست را روبناهای قدرت طلبی در راستای منافع ملی توصیف می‌کرد، مکتب واقع‌گرایی مدعی دیگری پیدا کرد که بر لحاظ تمامی این عناصر به عنوان عناصری واقعی و تأثیرگذار بر سیاست‌خارجی پرداخت. این مدعی

ریمون آرون بود که در جامعه‌شناسی و نظریه استقلال امر سیاسی و دولت از وبر تأثیر پذیرفته بود و در این عقیده که همه رفتار آدمی تحت تأثیر عقل نیست از پاره تو و در تعریف وضعیت روابط بین‌الملل از هابز و در نظریه‌های جنگ از کلوویتس اثر پذیرفته بود. اما از آنجا که تأثیر وبر بر آرون از دیگران بیشتر بود، در نهایت از میان عوامل موثر بر سیاست خارجی، اهمیت ویژه‌ای به رژیم سیاسی قائل شد. کتاب «جنگ و صلح در میان ملتها»^(۲) بدیل شایسته‌ای برای کتاب «روابط میان ملتها»ی مورگنتا بود. سبک کتاب «جنگ و صلح میان ملتها» سبک مونتسکیوئی در کتاب روح‌القوانین است. آرون ابتدا به تشریح وضعیت ویژه‌ی روابط بین‌الملل می‌پردازد که از نظر او همان است که هابز پیش از این ذیل عنوان «وضعیت طبیعی»^(۳) تشریح کرده بود. در وضعیت طبیعی که هیچ نظامی شکل نگرفته و همه بازیگران دولتهای مساوی و صاحب حاکمیت هستند دو حالت بیشتر قابل تصور نیست: یا صلح وجود دارد یا جنگ - در نتیجه بازیگران بلاواسطه این صحنه دیپلماتها و سربازها هستند. صلح برخلاف نظر مورگنتا فقط از طریق موازنه قوا حاصل نمی‌شود بلکه صلح مسلط یک کشور مانند صلح بریتانیایی (Pax britannica) در قرن نوزدهم و صلح ناشی از امپراتوری هم در تاریخ مشاهده شده و امکان‌پذیر است.

اما اینکه چرا یک کشور جنگ یا صلح را در روابط خود با سایر کشورها انتخاب می‌کند به یک سلسله از عوامل درونی بستگی دارد که از عوامل جغرافیایی آغاز و تا طبیعت و ذات رژیم سیاسی آن کشور ادامه می‌یابد. در اینجا است که پایه «جامعه‌شناسی روابط بین‌الملل» گذاشته می‌شود. در این کتاب همچنان که اشاره شد مانند کتاب روح‌القوانین مونتسکیو به عواملی چون فضا، شمار جمعیت، منابع، تاریخ و تمدن یک ملت به عنوان عوامل تأثیرگذار بر سیاست خارجی پرداخته شده و پاره‌ای از آنها که پیش از این مورد توجه پاره‌ای از اندیشمندان قرار گرفته بود نقد و روز آمد شده است. چنانکه در باب فضا و پیرامون جغرافیایی نظریه مونتسکیو را نقد و در پرتو فناوری جدید که می‌تواند تأثیر عوامل جغرافیایی مانند کوه و دره مسافت را کاهش دهد تعدیل کرده

است. نظریات افراطی ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک مانند نظریه مکیندر در باب «قلب زمین» را نیز به چالش طلبیده و بی‌اعتباری آنها را اثبات کرده است. سپس به مسائل بدیعی مانند نهادهای جنگ‌افروز و ریشه‌های روانشناختی و بیولوژیک و اجتماعی آنها پرداخته است. وجود چنین نهادهایی در یک جامعه تأثیر بسزایی در رویکرد جنگ‌طلبانه یک دولت دارد. نوع رژیم سیاسی از دموکراتیک تا اقتدار طلب و تمامیت خواه و سازمانها و رژیمهای نظامی به عنوان تبلور تمامی عوامل دیگر نقطه اتصال داخل و خارج تلقی شده و در تقابل با وضعیت بین‌المللی شامل نظام بین‌المللی، همسایگان، نقاط بحران خیز و غیره به نقطه تعادلی می‌رسد که نتیجه آن جنگ یا صلح است. در تحلیل پیرامون بین‌المللی هم ریمون آرون هیچ عاملی یا نکته‌ای را از نظر دور نمی‌دارد. وجود سلاحهای اتمی و نقش بازدارندگی آنها، نقش حقوق بین‌الملل، نقش ایدئولوژیهای متفاوت که مورگنتا آنها را پردهٔ اختفای منافع ملی تلقی می‌کرد، همه و همه را در تحلیل مسائل بین‌المللی لحاظ می‌کند. اگر تمام این موارد را در کنار تعریفی که آرون از تئوری به دست می‌دهد و آنها را به دو دستهٔ تئوری واقعی که متکی بر یک فلسفه و جهان‌بینی است و تئوری گونه‌هائی که بیشتر الگوی تحلیل هستند قرار دهیم متوجه می‌شویم که کار او جمع‌بندی داده‌ها و تشریح مورد به مورد قضایا و حوادث است که کاملاً با روش جامعه‌شناسی همسوئی داشته و از نظریه‌پردازی به دور است. تنها بخشی از منظومه ذهنی او که با فلسفه ارتباط دارد همان چیزی است که او ویژگی صحنهٔ بین‌المللی می‌نامد و این اندیشه را از هابز فیلسوف گرفته است.

ب. استمرار راه آرون

آنچه آرون انجام داد به سنت فرانسوی روابط بین‌الملل تبدیل شد و راه او را یکی از شاگردان بلند پایه او که روزهای آخر عمر خود را می‌گذارند یعنی **مارسل مرل** ادامه داد و راه مرل را کسانی مانند **ژاک ورنان** پی‌گرفتند. **مارسل مرل** کتاب «جامعه‌شناسی روابط بین‌الملل»^(۴) را با استفاده از همان روش جامعه‌شناسی آرونی به رشتهٔ تحریر

درآورد و در آن پس از اشاره به رویکردهای مختلف از اخلاق‌گرایان و حقوق‌گرایان تا فلاسفه، اقتصاددانان و علم‌گرایان به تشریح پیرامون بین‌المللی، جمعیت و مسائل مربوط به آن مانند مهاجرت و هویت، پیشرفتهای فنی و تأثیر آن بر استراتژی در دیپلماسی، نابرابری دولتها و ضرورت دسته‌بندی آنها و بالاخره احساسات و هیجانات و نظامهای ارزشی و فرهنگی می‌پردازد تا در نهایت به بازیگران صحنه بین‌المللی و نظامهای بین‌المللی برسد. تفاوت او با ریمون آرون در این است که آرون، وفادار به سنتهای کلاسیک، فقط دولتها را بازیگر این صحنه می‌دانست در حالی که مرل سازمانهای بین‌المللی اعم از دولتی یا غیردولتی و شرکتهای چندملیتی و افکار عمومی جهانی را نیز جزو بازیگران محسوب می‌کرد. از نظر مرل وقتی بپذیریم که فرق ذاتی بین جامعه ملی و بین‌المللی وجود ندارد و تفاوتها به ابعاد، تنوع و درجه پیچیدگی برمی‌گردد، دیگر دلیلی وجود ندارد که برای شناخت جامعه ملی از جامعه‌شناسی کمک بگیریم اما برای شناخت جامعه بین‌المللی به تئوری و نظریه‌پردازی روی آوریم.

همین نگرش را ژاک ورنان در کتاب «روابط بین‌الملل در عصر اتم»^(۵) و به طور مشخص در نخستین نوشتار آن زیرعنوان «به سوی یک جامعه‌شناسی روابط بین‌الملل»^(۶) به گونه‌ای روشن‌تر و روزآمدتر بیان می‌کند. «در چشم‌انداز توسعه علوم اجتماعی جای آن دارد که به تعیین جایگاه روابط بین‌الملل در این علوم بپردازیم. باید قبول کنیم که روابط بین‌الملل هم پدیده‌های اجتماعی و محصول جوامع هستند. این روابط در جامعه بین‌المللی جریان دارند و این جامعه بدون انکار ویژگی منحصر به فردی که دارد با سایر جوامع فرق چندانی ندارد. در گذشته چنین تصور می‌شد که روابط بین دولتها و حکومتها موضوع اصلی و منحصر به فرد رشته روابط بین‌الملل است. اما امروز می‌دانیم که روابط بین دولتها بخشی از روابط بین‌الملل است. علاوه بر این، این روابط صرفاً به روابط سیاسی محدود نمی‌شوند بلکه روابط فرهنگی، اقتصادی، بازرگانی و غیره را نیز در بر می‌گیرند. اگر روابط بین‌الملل با رقابت و گاه خشونت و جنگ همراه است در داخل یک کشور هم این رقابتها و گاه جنگ (جنگ

داخلی) و منازعه وجود دارد. بنابراین، هیچ علمی به اندازه جامعه‌شناسی صلاحیت تعیین و تشریح روابط بین‌الملل را ندارد و از آنجا که توسعه علم جامعه‌شناسی از نظر تاریخی سرچشمه توسعه سایر علوم بوده امروز هم شایستگی آن را دارد که به همه حوزه‌های زندگی جمعی نظارت داشته باشد، به ویژه آنکه مسائل اجتماعی و فرهنگی به ضرر مسائل صرفاً سیاسی و نظامی در حال گسترش هستند.»

ج. نظریه‌هایی که به صورت غیر مستقیم در تقویت نظریه جامعه‌شناسی روابط بین‌الملل مؤثر افتادند.

چنانکه اشاره شد مکتب جامعه‌شناسی روابط بین‌الملل را کسی پایه‌گذاری کرد که خود به آن تعلق نداشت. زیرا نه تنها نظریه خود را زیر عنوان «نظریه دیپلماتیک - استراتژیک» مطرح ساخت بلکه همان طور که از عنوان آن پیداست آن را در چارچوب اندیشه‌های کلاسیک قرارداد و خود نیز نتوانست از حصار این پارادایم‌های رهایی یابد. ولی همه ریمون آرون را بنیانگذار بینش جامعه‌شناسی روابط بین‌الملل می‌شناسند، هر چند این مکتب بیشتر در جمع نظریات خردی جای گرفت که از دهه ۱۹۶۰ به این طرف چونان تابلوهای رنگ و وارنگی زینت بخش فضای نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل بوده‌اند. این نظریه‌ها علاوه بر آن که زاویه جدیدی را در اندیشه‌های قرن بیستم می‌گشودند، ضربه‌ای هم بر مبانی فکرت کهن و سنتی وارد می‌ساختند که سیطره خود را تا روزگار حاضر حفظ کرده‌است. آنچه در این فرایند مؤثر واقع شد تحولاتی بود که در جهان رخ داد و خود به خود نظریات گذشته را از کارائی می‌انداخت. اغلب این نظریه‌ها بر پایه واقعیات موجود، دیگر دولتها را تنها بازیگران منحصر به فرد صحنه بین‌المللی تلقی نمی‌کنند و مرزها را دیوارهای عبورناپذیری ندانسته و کشورها را واحدهای کاملاً مجزا از یکدیگر فرض نمی‌کنند، بلکه در کنار دولتها، تشکلهای دیگری چون نیروهای فراملی و سازمانهای بین‌المللی را نیز بازیگر می‌دانند.^(۷) این نظریه دقیقاً بعدی جامعه‌شناختی دارد و به لحاظ عناصر اجتماعی - سیاسی - اقتصادی داخل و تأثیر

آن بر سیاست خارجی می‌پردازد. نظریه دیگر وابستگی متقابل است که نقطه مقابل نظریه وضعیت طبیعی است و تداخل واحدهای سیاسی جهان را نشان می‌دهد. نظریه دیگر همبستگی منطقه‌ای^(۸) است که برپایه تجربه اروپای باختری شکل گرفت. فرایند همگرایی اروپا از اتحادیه ذغال و فولاد شروع و به جامعه سپس اتحادیه اروپا و پول واحد رسید و اینک تلاش می‌کند به سیاست خارجی و امنیتی واحدی نیز دست یابد. نظریه ارتباطات کارل دویچ^(۹) هم که مثال آمریکای شمالی و الحاق ۱۳ کلنی در قالب یک کشور را قابل تسری به سایر نقاط جهان می‌دانست تلاش دیگری در جهت کم رنگ کردن مرزها و پیوند جوامع مختلف است. همه این نظریه‌ها الهام‌بخش مک لوهان و نظریه «دهکده جهانی»^(۱۰) او شد که در این صورت فقط جامعه‌شناسی صلاحیت تحلیل و تشریح مسائل آن را دارد.

۲. تسری الگوها و نظریه‌های جامعه‌شناسی به حوزه مطالعات بین‌المللی

در اینجا داستان دیگری مطرح است و آن جدا از جامعه‌شناسی روابط بین‌المللی، بحث الگوبرداری از نظریه‌هایی است که در جامعه‌شناسی متأخر شکل گرفتند و غلبه سنت آلمانی را در روایات جذاب و بدیعی به نمایش گذاشتند. نظریه‌های جدید جامعه‌شناسی خود دستاورد تحول در نظریه‌های شناخت‌شناسی یا اپیستمولوژیک است که فرد را دوباره در مرکز و محور شناخت قرار می‌دهد. ذهنیات و بافته‌های ذهنی فرد و جمع (اتنو متدلوزی) عامل اصلی کنش در عرصه‌های مختلف اجتماعی تلقی شده و به دنبال آن جامعه‌شناسی تفسیری، توجه به عوامل و عناصر فرهنگی و هر آنچه بر ذهن انسان تأثیر دارد جای نظریه‌های بنیادی، پوزیتویستی، واقع‌گرایی و دنیای خارج از ذهن را اعم از ساختارها، علم و عقل گرفت. در عین حال نخستین پارادایم جامعه‌شناسی که از حوزه مطالعات بین‌المللی سردر آورد نظریه ساختارگرایی بود.

الف. نظریه ساختارگرایی در روابط بین‌الملل^(۱۱)

ساختارگرایی محصول ازدواج دو رشته از علوم اجتماعی یعنی مردم‌شناسی و زبان‌شناسی بود که دست تقدیر نمایندگان این دو رشته یعنی **کلود لوی استراوس** فرانسوی و **یا کوبسن** روس تبار را در سالهای دهه ۱۹۳۰، از ترس نازیسم در نیویورک به هم رساند. مفهوم ساختار پیش از این در آموزه‌های مارکس و دورکیم وجود داشت. ساختار عبارت است از مجموعه عناصری که در ارتباط با یکدیگر یک کلیت خود تنظیم کننده و چیره بر اجزای خود را به وجود می‌آورد. اما در برداشت فرانسوی آن یک عنصر تعریفی دیگر هم وجود داشت که به عقیده عده‌ای از جمله **هانری لوفور**^(۱۲) به آن جنبه ایدئولوژیک می‌دهد و آن این است که ساختارها در ناخودآگاه انسان شکل می‌گیرند و وقتی شکل گرفتند بر تمامی ابعاد زندگی او سیطره می‌یابند. اما بعد دیگر توضیحی آن که مورد قبول همه ساختارگرایان است این است که یک جزء از یک ساختار را نمی‌توان به تنهایی شناخت یا تعریف کرد {همچو فیل مولوی در شبستان}. همه چیز در مجموعه‌ای که به آن تعلق دارند قابل تعریف هستند.

این تعریف در نظریه‌های نواقح‌گرایی مورد توجه قرار گرفت. واقع‌گرایی کلاسیک که پس از شکست آمریکا در جنگ ویتنام در سال ۱۹۷۵ به شدت ضربه دیده بود در ترمیم خود می‌بایست تعریف جدیدی از قدرت به دست دهد. آیا قدرت مقوله‌ای مجزا از سایر عوامل قرینه‌ای و محاط بر روابط انسانها و کشورها است؟ آیا داشتن سلاح اتمی و انبوه سلاحهای دیگر برای برنده شدن در جنگ کفایت می‌کند یا گاهی داشتن یک موقعیت جغرافیایی یا روابط سنتی به مراتب توانمندتر از داشتن سلاح است. امروز به عینه مشاهده می‌شود که قرابت جغرافیایی، داشتن یک گروه متعصب و آماده برای عملیات انتحاری و چیزهایی از این دست می‌تواند قدرت عظیم آمریکا را در گوشه‌ای مثل عراق زمین‌گیر کند. مهمتر از اینها وجود یک طبقه قدرتمند است که بتواند در سطح بین‌المللی فعالیت و منافع خود را تعقیب کند. این منافع در نهایت، منافع ملی کشوری است که آن طبقه را در خود جای داده است. این تعبیر

بعدی کاملاً جامعه‌شناختی دارد.

کنت والتز^(۱۳) پیشگام این نظریه در قالب نو واقع‌گرایی است. وی پس از تشریح قدرت بین‌المللی در مراحل مختلف تاریخی و مصادیق آن مثل زمانی که هژمونی بریتانیا بر نیروی دریایی این کشور استوار بود، یا زمانی که در دست داشتن نظارت بین‌المللی مصداق اصلی قدرت بود و آمریکا در قالب ناتو چنین ابزاری را به دست آورد، به روزگار کنونی می‌پردازد که در آن بین‌المللی شدن تولید اهمیت دارد و این مهم را نیروهای اجتماعی به انسجام می‌رسانند. در این دوره ساختار جهانی طبقه خود را بر ساختار ملی تحمیل می‌کند و نهادهای خاص هژمونی خود را نیز به وجود می‌آورد. مانند بانک جهانی، صندوق جهانی پول، سازمان اقتصادی همکاری و توسعه که چارچوبهای فکری هدایت و جهت دادن به سیاستهای کلی را نیز تولید می‌کند و به این ترتیب کنش این طبقه از طریق فرایند بین‌المللی کردن دولت، به داخل کشورها نیز نفوذ می‌کند. اعضای این طبقه فراملی فعالیت خود را به سطوح جهانی مثل شرکتهای چند ملیتی محدود نمی‌کنند بلکه جهت‌گیری شاخه ملی این شرکتهای را در درون کشورها نیز در دست می‌گیرند. والتز از همین زاویه به نظام بین‌المللی می‌رسد که همزمان آنارشیک و نظم یافته است. به این معنا که طبیعتش آنارشیک است اما سلسله مراتبی پیدا می‌کند که به آن نظم می‌دهد، درست مانند بازار. این سیستم ساختاری دارد که قدرت یک بازیگر به توان حرکت و تأثیرگذاری آن در درون این ساختار است.^(۱۴) این نظریه یادآور نظریه پی‌یر بوردیو در جامعه‌شناسی کنش است.^(۱۵) از نظر بوردیو سرمایه‌های مختلف مالی، فرهنگی، اجتماعی در کنار ویژگیهای شخصیتی بازیگر به او امکان می‌دهد در درون یک ساختار به تدوین یک استراتژی برای رسیدن به پیروزی نسبی یا وضعیت بهتر نسبت به رقبا بپردازد. نواقح‌گرایی والتز به وسیله نویسندگان دیگر رسماً دچار دگردیسی شده و به واقع‌گرایی ساختاری تبدیل شد. **باری بوزان**، **چارلز جونز** و **ریچارد لیتل** در کتاب «از نو واقع‌گرایی تا واقع‌گرایی ساختاری»،^(۱۶) با ستایش از کارهای والتز اهمیت رابه ساختار به عنوان بعد غیر شخصی و خارج از اراده

بشری نظام بین‌الملل دادند. درعین حال آنها در سه عنصر با نواقح‌گرایی والتز وجه مشترک داشتند: یکی برجستگی حوزه سیاست (نسبت به اقتصاد، ایدئولوژی، امور اجتماعی و غیره)، دوم تلقی دولت به عنوان بازیگر اصلی و سوم قبول ساختار به عنوان تمامیتی الزام‌آور برای همه بازیگران. به این ترتیب یک بار دیگر در روابط بین‌الملل هم به اصل بیرونی، الزامی و خارج از اراده بودن ساختار که مطابق با تعریف ساختار در مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی است بر می‌گردیم.

ب. ساختنی بودن Constructivisme

متأسفانه معادلهایی که در زبان پارسی برای این واژه رایج شده است (مانند سازه‌گرایی) گویای مفهوم آن نیست. این اصل نقطه مقابل ساختارگرایی است که از سنت جامعه‌شناسی فرانسه سرچشمه گرفته بود. این واژه مفهومی است کاملاً در چارچوب سنت فلسفی و جامعه‌شناختی آلمانی یعنی همه‌چیز ساخته ذهن انسان است. تقریباً همه چیز از کانت شروع می‌شود و به نئوکانتیسم و فنومنولوژی می‌رسد و پس از آن به جامعه‌شناسی پیوند می‌خورد. از نظر کانت یک وسیله شناخت بیشتر وجود ندارد و آن حواس انسان است. تصویر جهان در ذهن انسان تفسیری که انسان از آن تصویر به عمل می‌آورد پایه روابط انسانها با یکدیگر است. بنابراین سوژه یا فرد سطح تحلیل جامعه‌شناسی است. این برداشت در نظر متفکران مختلف این نحله با تأکیدهای متفاوتی همراه است. برای مثال از نظر مارکس ویر «معنا» (Sens) اساس مراودات اجتماعی است و از نظر هوسرل «پدیده» یا همان چیزی که در ذهن نقش می‌بندد. مهم این است که بدانیم کنش انسانها برپایه همین ذهنیات صورت می‌گیرد و انسان دوربین منفعلی نیست که فقط تصویر بردارد بلکه به تفسیر آن هم می‌پردازد. این تفسیرها هم به تعداد افراد بشر می‌تواند متفاوت باشد، هر چند انسانها این تصاویر را با یکدیگر مبادله کرده و زبان در این مبادله و مراوده نقش اساسی دارد. از همین طریق دیدگاه افراد به میزان مبادله‌ای که بین آنها صورت می‌گیرد به هم نزدیک می‌شود. در نتیجه مکان به

عنوان بستری که این مبادلات در آن صورت می‌گیرد بسیار مهم است و از همین جا روحیه ملی، وجدان جمعی و روشهای قومی شکل می‌گیرد. نسیت هم یکی دیگر از عناصر مهم این رویکرد است. جامعه‌شناسی تفسیری برپایه این نظریه که انسانها ذهنیات و تفاسیری که از آن به عمل می‌آورند از طریق زبان و نشانه‌ها با یکدیگر مبادله کرده و جامعه چیزی جز مبادله سمبلا، نشانه‌ها و تفسیرها نیست. وظیفه جامعه‌شناس هم درک و باز نمودن یا بازنمایی این ذهنیات و تفاسیر است. پس همه چیز را انسانها می‌سازند، به دنیای ذهنی خود شکل می‌دهند و در پی آن دست به عمل می‌زنند. حال این پرسش پیش می‌آید که برای مثال سیاست خارجی آمریکا یا ایران یا مصر چگونه تدوین می‌شود. آیا ساختارها، چارچوبها و عوامل و عناصر بیرونی راقم این سیاستها هستند یا انسانهایی با فرهنگ، ذهنیت و درک مشترکی که پیدا کرده اند دست به کار تفسیر دنیای سیاست و روابط بین‌الملل می‌شوند و به همین سان تعریفی هم از منافع یا وظایف خود به دست داده و از ترکیب آنها سیاست خارجی خود را «می‌سازند». آیا اگر ملتی به یک ایدئولوژی یا نظام ارزشی پایبند باشد آن را در تصمیم‌گیریهای خود دخالت نمی‌دهد؟ آیا ایدئولوژی مارکسیست - لنینیست در سیاست خارجی شوروی هیچ تأثیری نداشت یا صرفاً پوششی بر منافع ملی آنها بوده است یا عقیده به وجود امام زمان (عج) بر ذهنیت و رفتار رئیس‌جمهور ایران هیچ تأثیری ندارد؟ آیا این موارد خود جزیی از یک واقعیت نسبی در زمان و مکان خاص نیست؟ توجه به همین موارد بود که راهگشای رویکرد «ساختنی بودن» در روابط بین‌الملل گردید.

آکساندر ونت یکی از کسانی است که پس از طی دوره نواقع‌گرایی در نهایت به این نتیجه رسید که انسانها دنیای خود را می‌سازند و برپایه آن دست به کنش می‌زنند و در این راستا، باورها، اندیشه‌ها و هنجارها و فرهنگها در ساخت این دنیای ذهنی تأثیر بی‌چون و چرایی دارند که نه واقع‌گرایی کلاسیک به آنها توجه می‌کرد و نه نواقع‌گرایی متأخر.^(۷) از نظر ونت و دووال باید به نظامهای معنایی که چارچوبه

تفسیر کنشگران از پیرامون خود را به وجود می‌آورند توجه خاص مبذول داشت. حتی منابع مادی و آنچه در گذشته عناصر واقعی و خارجی (خارج از ذهن) تلقی می‌شدند در آگاهی انسان معنا پیدا کرده و مؤثر واقع می‌شوند و اگر وارد حوزه آگاهی انسان نشوند انگار وجود ندارند.^(۱۸) از همین طریق آنها به اهمیت «هویت» و نقش تعیین کننده آن در تدوین سیاست خارجی می‌رسند. به این ترتیب عوامل و عناصر مهمی که تاکنون در تحلیل مسائل بین‌المللی به ویژه در سیاستگذاری خارجی مغفول مانده بود دوباره مورد توجه قرار گرفتند.

اینکه ما به منافع ملی به عنوان امری ثابت، بدیهی و تعیین کننده نگاه کنیم ما را از تفسیری که در ذهن انسانها از مفهوم منافع ملی وجود دارد باز می‌دارد. یا حتی اگر بگوییم فلان گفتمان بر سیاست خارجی فلان کشور حاکم است، باز بسیاری از فرایندها نادیده گرفته می‌شوند. این بازنگری و تشکیک را مدیون مکتب انتقادی و کسانی چون لین کلیتر هستیم که ابتدا، ثابت انگاشتن متغیرها را باطل اعلام کرد و سپس سعی کرد دیدگاههای مختلف را به هم نزدیک سازد.^(۱۹) پس از آن یا همزمان با آن هر پژوهشگری به مسئله خاصی نظر افکند. برای مثال اینکه یک دولت خود را موظف به رعایت حقوق شهروندان و تهیه وسایل رفاه آنها می‌داند و دولت دیگری به کلی چنین وظیفه‌ای برعهده خود نمی‌داند به فلسفه سیاست و حکومت در آن جامعه و نظریه‌ای که هنگام شکل‌گیری آن دولت در ساخت آن مؤثر افتاد بر می‌گردد. در نتیجه تاریخ شکل‌گیری دولت، اندیشه‌های سیاسی که در آن جامعه وجود داشته است و ریشه نهادهای سیاسی، اهمیت خود را باز یافته و به این صورت به ناگهان پنجره‌های متعدد، متنوع و ناشناخته‌ای در حوزه مطالعات بین‌المللی باز می‌شوند که برای اقناع پژوهشی آنها به هزاران نیروی متخصص و سالها کار و پژوهش نیاز است.

دستاورد

آنچه در این نوشتار مورد نظر بود این بود که نشان دهیم هر چه روابط بین‌الملل را در معرض نقد و نگاه رشته‌ای دیگر از علوم اجتماعی قرار دهیم برغناي آن افزوده خواهد شد و این خود مؤید بین رشته‌ای بودن این رشته است. در میان علوم اجتماعی چنانکه گفتیم در درجه نخست فلسفه علم و شناخت‌شناسی، سپس تاریخ و بعد از آن جامعه‌شناسی بیش از علوم دیگر در تحول دیدگاه‌های این حوزه مؤثر واقع می‌شوند. جامعه‌شناسی در سالهای اخیر شاهد تحولات ژرفی بود که خود بر قوت و قوام این علم افزوده است. به همین دلیل جامعه‌شناسی امروز مدعی ورود به بسیاری از حوزه‌ها از جمله سیاست و روابط بین‌الملل است. این ادعا به همین جا ختم نمی‌شود بلکه نوعی انحصار طلبی هم در آن مشاهده می‌شود به این معنی که مدعی است به تنهایی قادر به تحلیل مسائل سیاسی است و نیازی به فلسفه یا علوم دیگر نیست و در ضمن استقلال سیاست را نیز نمی‌پذیرد. زیرا مدعی است بحث‌های انحصاری سیاست مثل قدرت، سلطه، دولت و حزب و از این قبیل تماماً موضوعاتی جامعه‌شناختی بوده و معنای دیگری از آن مستفاد نمی‌شود. به راستی نیز هرگاه علم سیاست مدعی استقلال بوده است به کمترین مرتبه از نظر قوام و استحکام سقوط کرده است. ❖

پی‌نوشتها:

۱. هانس. ژ. مورگنتا، سیاست در میان ملتها، ترجمه ح. مشیرزاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی ۱۳۷۰.
2. Rymond Aron, *Paix ou Guerre entre les nations*, (1951), Pairs: Gaillmard, 1984.
3. Etat de Nature
4. Marcel Merle, *Sociologie des Relations Internationals*, Paris: Dalloz, 1982.
5. Jacpues Vermant, *Les Relations Internationals a liage Nucleaire*, Paris: La Decouverte, 1987.
6. Robert Cox et Harold Jacobsen, *The Anatomy of Infulence, Decision Making in International Orgnizations*, New York: Yale University Press, 1973.
7. Jemes Rosenau, *Linkage Politics: Essays en The Convergence of National and International Systems*, New York: Free Press, 1969.
8. Louis Cantali and Stalen L. Spregil, *The International Politics of Regional : A Comparative Approach*, New Jersey: Hall inc, 1970.
9. Karl Deutch et als., *Political Community and the North Atlantic Area*, Princeton: Princeton University Press, 1957.
10. Mac Luhan,
۱۱. برای آشنایی با ساختار گرایی ر.ک:
Francais Doss, *Histoire du Structurealisme* (2 Vols).
12. Henri Lofeuire, *L'Ideologie Structuralyte*, Paris: Edition Anthropos, 1971.
13. Kenneth N. Waltz, "Realist Thought and Neorealist Theory", *Journal of International Theory, Journal of International Affairs*, No. 44, 1990, pp. 21-28.
14. Jeam-Jacquas Roche, *Theories des relations internationales*, Montchretien, 1994, pp. 93-99.

15. Plsnr Budeau

16. Bary Buzan, Charles Jones & Richard Little, *The Logic of Anarch-Form Neoralism La Structinol Relations*, Cambridge: Cambridge University Press 1999, pp. 191-195.

17. Alexander Wendt, *Social Theory of International Relations*, Cambridge: Cambridge University Press, 1999, p. 191-195.

18. A. Wandt Raymeond Duvall, "Institutions and International arnle," in Ernst-Otto Czenpiel and James Rosenau, *Global Changes and Theoretical Challenges: Approaches to World Politics for The 1990s*, NewYork: Lexington Books, 1989, pp. 51-74.

19. Andrew Lnklater, "The Question of the Next Stage of International Relations Theory: A Critical Theortical Point of View," *Millennium: Journal of International Relations*, 1992, No. 21, Vol. 1, pp. 77-98.